



ISSN:2588-7033



Khawarij War Strategies from the Rise of the Abbasid Caliphate to the Collapse of the Saffarids

Kurosh salehi ^{a*}, Ismail Dehani ^b

^a Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran

^b M.A. in History, Department of History, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran

KEY WORDS

War, War strategies,
Terror, Compromise,
Saffarids

Received: 31 October 2025;
Accepted: 27 June 2026

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/hsow.2026.2065462.1626

ABSTRACT

The Khawarij experienced profound intellectual fragmentation and strategic discord during the second and third centuries AH, which compelled a fundamental reorientation of their military tactics. Employing a library-based documentary research method, this article investigates the martial strategies adopted by the Khawarij in the period from 132 to 296 AH — spanning the rise of the Abbasid Caliphate to the collapse of the Saffarid dynasty. The primary research question concerns the most salient warfare strategies pursued by the Kharijite movement during this interval. The central hypothesis posits that, in addition to conventional pitched battles, the Khawarij systematically resorted to terrorism, intimidation, irregular warfare, strategic retreats, road interdiction, co-optation of anti-Caliphal factions, and temporary coalitions with such groups. The findings reveal that the Khawarij mounted considerable resistance through guerrilla operations, surprise assaults, concealment in mountainous and desert refuges, mobilization of peripheral communities, and provisional coexistence with dissident Muslim groups who did not share their doctrinal views. Nevertheless, the Abbasid Caliphate — at immense financial and military cost — largely neutralized these approaches, progressively driving the Khawarij towards more indirect methods, including targeted assassinations, hit-and-run tactics, deep cover concealment, large-scale migration, and closer engagement with distant indigenous populations. This study demonstrates that, despite the Khawarij's notable tactical flexibility, the structural superiority and overwhelming resources of the Caliphate ultimately consigned them to strategic marginalization.

* Corresponding author.
E-mail address: salehi@lihu.usb.ac.ir





راهبردهای جنگی خوارج از برآمدن خلافت عباسی تا فروپاشی صفاریان

کوروش صالحی^{الف*}، اسماعیل دهانی^ب

^{الف} دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران، salehi@lihu.usb.ac.ir

^ب کارشناسی ارشد، گروه تاریخ، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران، esmail.dehani@yahoo.com

چکیده	واژگان کلیدی
<p>خوارج در قرن دوم و سوم هجری با پراکندگی فکری و تشتت راهبردی مواجه و ناگزیر به تغییر تاکتیک‌های جنگی خود شدند. مقاله حاضر با روش کتابخانه‌ای، راهبردهای نظامی خوارج را در بازه‌ی ۱۳۲-۲۹۶ ق، از برآمدن عباسیان تا فروپاشی صفاریان، بررسی می‌کند. پرسش اصلی آن است که مهم‌ترین راهبردهای جنگی خوارج در این دوره چه بوده است؟ فرضیه بر آن است که خوارج افزون بر جنگ رویارو، از ترور، ارباب، جنگ نامنظم، عقب‌نشینی راهبردی، قطع راه‌ها، جذب نیروهای ضد خلافت و اتحاد موقت با آنان بهره بردند. یافته‌ها نشان می‌دهد که خوارج با تکیه بر جنگ چریکی، حملات غافلگیرانه، اختفا در مناطق کوهستانی و بیابانی، سازمان‌دهی جوامع دوردست و همزیستی موقت با گروه‌های غیرهم‌عقیده، مقاومت‌های قابل توجهی ترتیب دادند. باین حال، خلافت عباسی با صرف هزینه‌های گسترده، تا حد زیادی این راهبردها را خنثی ساخت و خوارج را به سمت روش‌های غیرمستقیم‌تر همچون ترور، جنگ‌وگریز، اختفای عمیق، مهاجرت و نزدیکی به جوامع بومی دوردست سوق داد. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که اگرچه خوارج از انعطاف‌پذیری تاکتیکی بالایی برخوردار بودند، برتری ساختاری و منابع خلافت، سرانجام آن‌ها را به حاشیه‌رانی راهبردی کشاند.</p>	<p>جنگ، راهبردهای جنگی، ترور سازش، صفاریان</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۰۶ مقاله علمی پژوهشی</p>

مقدمه

خوارج یکی از نخستین جنبش‌های انشعابی در تاریخ اسلام بودند که با شعار «لا حکم الا لله» به مخالفت با خلافت پرداختند. برآمدن خلافت عباسی در سال ۱۳۲ قمری/ ۷۵۰ میلادی، که با سرنگونی امویان همراه بود، فرصتی برای بازسازی قدرت مرکزی فراهم کرد؛ اما خوارج با این خلافت نرسیده نیز مخالفت کرده و دست به قیام زدند. خلافت عباسی نیز ناگزیر بود که آنان را سرکوب نموده و به حاشیه براند. مهاجرت تاریخی خوارج به ایران و شمال آفریقا که به‌عنوان دارالهجریه از این مناطق استفاده می‌شد، باعث شد که در ولایات و نواحی دوردست برای خود زادبومی جدید برپا سازند و برای ادامه مبارزات خود با این مناطق نسبتاً دور از مرکز خلافت به حشرونشر بپردازند. از برآمدن خلافت عباسی تا فروپاشی صفاریان، خوارج ناگزیر بودند که با عناصر محلی رفتاری مناسبی داشته تا بتوانند هم نیروی خود را تقویت و هم در مبارزه از طرف آنان مطمئن باشند. پرسش تحقیق براین سؤال استوار است که روش‌های مبارزاتی خوارج از جنگ نهران تا سقوط امویان شامل چه مواردی بوده است؟ در پاسخ این سؤال فرضیه تحقیق بر این مسئله دلالت دارد که خوارج علاوه بر جنگ رویارو به روش‌های ترور، ارباب، جنگ نامنظم، عقب‌نشینی‌های راهبردی، قطع راه‌ها و جمع‌آوری نیروهای ضد خلافت و اتحاد موقت با آنان پرداخته‌اند. روش تحقیق در این تحقیق تاریخی بوده که با توصیف و تحلیل به بیان موضوع

می‌پردازد. در خصوص نوآوری پژوهش باید گفت که بررسی شیوه تعامل و تقابل خوارج با دنیای بیرون از نظر انتخاب شیوه بسیار مهم بوده و مشخص است که این تغییرات به سرعت اتفاق نمی‌افتاده است اما در مقطع برآمدن عباسیان تا برآمدن صفاریان با توجه به جنگ‌ها و شکست‌های پی‌درپی خوارج، روش قیام به السیف را تغییر دادند و به دنبال راه‌کارهای دیگری افتادند.

منابع تاریخی گزارش‌هایی از نبردهایی چون شورش خوارج در سیستان علیه طاهریان (حدود ۱۶۰ ق) و مواجهه با یعقوب لیث صفاری ارائه می‌دهند. این روش‌ها نه تنها ریشه در ایدئولوژی مذهبی خوارج داشتند، از شرایط جغرافیایی و اجتماعی مناطق عملیاتی‌شان نشأت می‌گرفتند. این مقاله با روش‌شناسی تاریخی و استفاده از توصیف و تحلیل انجام شده است، بر پایه بررسی متون اصلی و تحقیقات به واکاوی این روش‌ها می‌پردازد. درباره پیشینه‌ی موضوع باید گفت که در خصوص راهبردهای جنگی خوارج می‌توان به پایان‌نامه «بررسی دلایل عقب‌نشینی‌های تاکتیکی خوارج به سوی ایران و پیامدهای آن» (۱۳۹۷) نوشته اسماعیل دهانی در دانشگاه سیستان و بلوچستان به قسمتهایی از موضوع در قالب‌های مختلف پرداخته است؛ مقاله «خوارج در ایران» نوشته حسین مفتخری، در مجله تاریخ اسلام ۱۳۷۹ شماره ۲ صص ۱۵۷ - ۱۷۴ که در آن به برخورد قهرآمیز و آشتی‌ناپذیر خوارج با خلفای وقت و عدم انطباق آنان با اوضاع و احوال ایران و شیوه زیست آنان پرداخته است. مقاله «تحركات خوارج در ایران در اوایل دوره عباسی» نوشته فریبا افقری در مجله تاریخ‌نامه خوارزمی ۱۳۹۹ - شماره ۳۲ صص ۳ - ۱۸ که به نوع حرکت‌های خوارج در نزاع با خلفا پرداخته است. مقاله «جاذبه و دافعه خوارج در ایران قرون نخستین اسلامی» نوشته حسن رمضان‌پور در مجله تاریخ‌پژوهی ۱۳۹۸ - شماره ۷۹ صص ۶۳ - ۹۴ که به عدم جذب خوارج در ایران می‌پردازد و نوع فعالیت آنان را در این منطقه مورد بررسی قرار داده است. مقاله «علل پذیرش و دفع خوارج توسط مردم ایران در قرن سوم» نوشته فریده نیک‌بخت در مجله جندی‌شاپور ۱۳۹۴ - شماره ۴، ۹۲ - ۱۰۶ که به سرگذشت خوارج در جامعه ایرانی قرن سوم پرداخته است، اشاره کرد. این تحقیق به دنبال بیان تحلیلی بر راهبردهای جنگی خوارج از برآمدن خلافت عباسی تا فروپاشی صفاریان است تا بتواند نوع و چگونگی راهبردهای جنگی آنان در مواجهه با خلافت را بررسی نماید.

راهبردهای جنگی خوارج در ایران‌زمین (قرن دوم و سوم هجری)

۱. راهبرد جنگ رویاروی خوارج با مخالفان

خوارج در دوره‌ای از تاریخ خود به جنگ مستقیم و رویاروی با نیروهای خلافت می‌پرداختند. این راهبرد به‌ویژه در قرن اول هجری و اوایل قرن دوم، پیش از آنکه خوارج به برتری نظامی خلافت پی ببرند، رایج بود. با این حال، به تدریج و به‌ویژه پس از سرکوب‌های گسترده توسط مهلب بن ابی‌صفره، خوارج دریافتند که توان رویارویی طولانی با ارتش‌های منظم عباسی را ندارند و ناگزیر به اتخاذ راهبردهای غیرمستقیم شدند. با وجود این، در مواردی که شرایط مساعد بود، همچنان از جنگ رویاروی استفاده می‌کردند؛ چنان‌که در قیام حمزه آذرک در سیستان و خراسان نمونه‌هایی از درگیری‌های مستقیم دیده می‌شود (زرین‌کوب، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۰۴). مناطق جنوب شرقی ایران در سراسر دوره اموی از کرمان تا هرات، محل مهاجرت خوارج بود و این سرزمین به‌عنوان یک پایگاه جهت آماده‌سازی و تجدید قوا برای حمله به نیروهای خلافت در عراق محسوب می‌شد. روحیه مساوات‌طلبی خوارج، برخی از قشرهای جامعه ایرانی را نیز جذب خود نموده بود و صورتی ضد اشرافی به آن می‌داد؛ اما عقاید خشک و سخت‌شان کمتر جاذبه‌ای ایجاد می‌کرد. بعد از مرگ یزیدبن معاویه، خوارج به خطری بزرگ برای اشراف بصره تبدیل شده و خلافت اموی مجبور شد برای سرکوب خوارج و تأمین خاطر اشراف، مهلب بن ابی‌صفره را مأمور کند (مبرد، بی‌تا: ۱۸۴-۲۲۹). مشخص است که ابتدا خوزستان و فارس در غرب ایران‌زمین مأمور خوارج شد (نیکبخت، ۱۳۹۴: ۹۹) و پس از ضربات مکرر خلافت، خوارج پایگاه خود را یک گام به عقب منتقل نمودند و به تدریج

در نقاط مختلف ایران خصوصاً نواحی شرقی و جنوب شرقی پراکنده شدند (مفتخری، ۱۳۷۹: ۱۶۶؛ افقری، ۱۳۹۹: ۱۱). از این رو تا دهه ۸۰ ه. ق کرمان و سیستان از کانون‌های دائمی خوارج گردید. خوارج در این نواحی جوامع خودگردان تشکیل دادند و به عزل و نصب عمال پرداختند و با دریافت خراج امور خود را سامان بخشیدند (رمضانپور، ۱۳۹۸: ۶۹). کرمان محل تجمع و تجدید قوای خوارج پس از هر جدالی بود؛ حتی جنگ هجده ماهه مهلب با ازارقه در کرمان نتوانست مقاومت ایشان را در هم شکند. سرانجام با بروز اختلاف میان ازارقه، مهلب توانست آن‌ها را تار و مار کند؛ اما پس از چندی مجدداً دیگر فرقه‌های خارجی در سیستان، کرمان و جنوب خراسان، حتی با وجود مشغول شدن موالی در امور خلافت عباسی، آنجا را جولانگاه فعالیت خود ساختند (مفتخری، ۱۳۷۹: ۱۶۵). دوری نواحی شرقی از مرکز خلافت، ظلم و فشار شدید اقتصادی بر مردم نواحی شرقی ایران (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۵۸-۱۷۵)، علت اصلی رشد قیام‌های اوایل عهد عباسی در شرق بود که دو جریان خوارج و غلات آن‌ها را هدایت می‌کرد (مفتخری، ۱۳۷۹: ۱۶۸).

۲. راهبرد ترورهای هدفمند خوارج

خوارج از آغاز شکل‌گیری، ترور سیاسی را ابزاری مشروع برای مبارزات خود می‌دانستند و این مهم در دوره عباسی تا فروپاشی حکومت صفاریان ادامه یافت. هدف قرار دادن کارگزاران عباسی در عراق، اهواز، فارس و عمان و تمرکز بر ترور حاکمانی که آنان را «کافر بالعمل» می‌دانستند (مسعودی، ۱۳۸۵ ق، ج ۳: ۱۳۸)، از نمونه‌های بارز این راهبرد است. رفتار ناعادلانه حکامی چون معن بن زائده، مصیب بن زهیر و علی بن عیسی بن ماهان که ظلم و ستمگری را همراه با فشار شدید اقتصادی بر مردم نواحی شرقی ایران اعمال می‌کردند، علت اصلی رشد قیام‌های اوایل عهد عباسی در سیستان و نواحی از خراسان بود که در دو جریان بارز خوارج و غلات جلوه‌گر شد. از آنجا که سیستان بیشتر ناحیه‌ای روستایی و غیرشهری و دارای نواحی جدا افتاده بود (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۷)، فشار اقتصادی بر مردم روستایی باعث حمایت آنان از خوارج شد، به‌ویژه که نظر خوارج بر عدم پرداخت مالیات بود (تاریخ سیستان: ۱۵۸ و ۱۷۶). این امر نشان می‌دهد که خوارج علاوه بر دیدگاه‌های خاص مکتبی خود، به جریان‌های اجتماعی مردمان بومی نیز نزدیک شدند (صدیقی، ۱۳۷۲: ۱۰۵). راهبرد ترور والیان ظالم نتایج مهمی برای خوارج به دنبال داشت: ترور معن بن زائده حاکم سیستان در سال ۱۵۲ قمری و ترور حنین بن محمد عامل خراج سیستان در سال ۱۵۶ قمری، برای جلب نظر مردم سیستان صورت گرفت (تاریخ سیستان: ۱۴۷). هدف خوارج سیستان در دوره طاهری و صفاری از ترور چندین عامل حکومتی بیشتر ایجاد خلأ حکومتی در مناطق دور از مرکز، نشان دادن «قدرت هزینه‌سازی» برای خلافت و جلب هواداران از طریق نمایش جسارت بود که نتایج مثبتی نیز برای آنان به دنبال آورد. آنان توانستند در منطقه سیستان بومیان معترض محلی و اعراب ساکن منطقه را به سوی خود جذب نموده و به‌جز شهرهای مهم که دسته‌های نظامی خلافت در آن‌ها حضور داشتند، بقیه مناطق روستایی و قبیله‌ای را در کنترل خود نگه‌دارند. مشخص بود که اتحاد مردمان شرق ایران با خوارج نمی‌توانست چندان پایدار بماند، زیرا آنان عامل خوارج را فقط برای رفع نیازشان در جهت دفع فشار مالیاتی حکام و والیان عباسی می‌خواستند؛ و از سویی نیز تأکید افراطی خوارج بر اصول خود بزرگ‌ترین شکاف در تداوم این همراهی به حساب می‌آمد. قیام عمر بن مروان خارجی در سال ۱۷۹ قمری علیه ابراهیم بن جبرئیل حاکم سیستان، مقدمه‌ای برای قیام بزرگ‌تر حمزه خارجی در سال ۱۸۰ قمری شد (فروزانی، ۱۳۸۷). او ابتدا به قهستان و سپس به پوشنگ حمله کرد. بعدها نیشابور را هم تصرف نمود و خود را امیرالمؤمنین دانست و این قیام تا برآمدن یعقوب لیث تداوم یافت (ر.ک: فروزانی، ۱۳۸۷).

قیام حمزه خارجی ریشه در توده‌های محروم داشت و اصول عقاید او با مترقی‌ترین اصول اسلام انقلابی و اندیشه‌های عدالت‌جویانه نزدیک بود و ظلم و ستم فراوان عاملان خلیفه در سیستان از عوامل مهم این قیام بود. این سیاست موجب شد عامه مردم سیستان و اطراف آن به نهضت حمزه علاقه‌مند شوند، زیرا با آنکه نهضت خوارج در میان اعراب بدوی به وجود آمده بود، گروه بسیاری از مردم بومی آن دیار به دلیل ستم‌های امیران محلی و برای گریز از مالیات‌های سنگین به خوارج روی آوردند. درباره عقاید حمزه، همین‌قدر باید گفت که خوارج ایران تا زمان عباسیان پیرو فرقه ازارقه بودند، اما از اواخر دوره اموی گروهی از خوارج نجدیه از طریق خلیج فارس وارد ایران شدند و به رواج اعتقادات این فرقه پرداختند. از آن جمله عطیه بن اسود حنفی از پیروان نجده بن عامر در عربستان بود. اما پس از مرگ نجده، عطیه زیر بار جانشینی وی نرفت و از طریق خلیج فارس به کرمان و سیستان رفت و سرانجام به دست مهلب بن ابی صفره کشته شد. از میان یاران عطیه، فردی به نام عبدالکریم عجرد، پایه‌گذار فرقه عجارده شد که خود به ۱۵ فرقه منشعب گردید و حمزه آذرک از میان خازمیه (یکی از فرقه‌های عجارده) برخاست. نسب حمزه به زو طهماسب، پهلوان داستانی ایران، می‌رسیده و پدرش دهقان بوده است (صدیقی، ۱۳۷۲: ۷۴) و این می‌تواند به تعامل تفکرات خارجی با مردمان غیر خارجی دلالت داشته باشد.

۳. راهبرد ارباب در تکاپوهای خوارج

خوارج از طریق ایجاد فضای وحشت و ناامنی به دنبال فلج کردن اراده دشمن و واداشتن مردم به همکاری نکردن با خلافت بودند. حملات غافلگیرانه به کاروان‌ها، کاروانسراها و روستاهایی که با حکومت مرکزی همکاری می‌کردند، از جمله روش‌های ارباب آنان بود. شیوه‌های متهورانه خوارج در جنگ با دشمنانشان در ابتدا بر گسترش ارباب و ایجاد ناامنی روانی و نظامی تکیه داشت. آنان با یورش‌های ناگهانی به کاروان‌های مالیاتی عباسی، تسخیر موقت شهرهای کوچک و اعلام تکفیر برای مخالفان، قدرت‌نمایی می‌کردند. این اقدامات خلافت را ناچار می‌ساخت تا نیروهای زیادی برای کنترل مناطق دوردست اختصاص دهد (مسعودی، ۱۳۸۵: ج ۴: ۲۶-۲۷). ارباب نه تنها امنیت حکومت را به چالش می‌کشید، به خوارج امکان می‌داد تا در مناطق تحت نفوذ خود، نوعی خودگردانی محلی ایجاد کنند.

در تاریخ سیستان آمده است: «اندر روزگار اسلام تا بدان وقت که خوارج بیرون آمدند و دخل خراسان و سیستان از بغداد بریده گشت و آخر صلح افتاد بر خطبه‌ای که اندر شهرها همی‌کردند و به قصبه که سواد خوارج بودند...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۷). منطقه سیستان به چند دلیل پذیرای نشر عقاید خوارجی بود: عامل جغرافیا، وجود حکام محلی مانند رتبیان در زابلستان و همچنین کابل شاهان بر کابل بر اوضاع سیستان تأثیر مستقیم داشت. تسلط والیان عرب تنها بر شهرها و در مواردی راه‌های تجاری، و تسلط خوارج بر روستاها و سایر مناطق دوردست (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۵۸) و همچنین حضور دستجات نظامی مُطَوَّعَه و غازیان که بر تحولات منطقه جنوب شرق تأثیر مستقیم داشت، همگی زمینه‌ساز بهره‌گیری خوارج از راهبرد ارباب بود.

۴. راهبرد جنگ نامنظم (چریکی) خوارج

جنگ‌های نامنظم با روش‌هایی نظیر کمین در بیابان‌ها، کوه‌ها و دشت‌های دور از مراکز نظامی، عملیات جنگ و گریز و استمرار مکرر این نوع عملیات، تا حدودی موفقیت نسبی را برای خوارج به ارمغان آورد. سبک بودن سپاه خوارج به آنان امکان می‌داد تا در صورت شکست، سریعاً شهرها را هنگام نزدیک شدن سپاه عباسی ترک کنند و در بیابان‌های غیرقابل نفوذ یا کوهستان‌های جنوب ایران مخفی شوند. سپاه مقابل اگر این نیروها را دنبال می‌کرد، دچار فرسایش اساسی می‌شد، زیرا تعقیب‌های طولانی هزینه‌های مالی و جانی بسیار داشت و کفه ترازوی قدرت را به نفع نیروی خوارج سنگین می‌کرد. این راهبرد به خوارج اجازه می‌داد تا با حداقل نیرو و

تجهیزات، حداکثر آسیب را به دشمن وارد آورند. مناطق کوهستانی طبرستان، دیلم و سیستان و بیابان‌های خراسان، پایگاه‌های ایده‌آلی برای اجرای این تاکتیک بودند (زرین‌کوب، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۰۴). حضور مأمون در خراسان و نفوذ خاندان طاهری و نیروی نظامی قابل توجه در این ایالت به طور مشخص سد مستحکمی در برابر مهاجم خوارج ساخته بود و حرکت‌های آنان را برای تسلط بر ماوراءالنهر و خراسان بی‌اثر نموده بود (رمضانی و دیگران، ۱۴۰۳: ۲۲-۲۳). خوارج که از راهبرد حمله به شهرهای خراسان علیه طاهریان سود می‌جستند، به سرعت با شکست‌های متعدد و از دست دادن نیروی خود در جنگ‌های متعدد با عبدالله بن طاهر مواجه شدند. از سویی عبدالله بن طاهر برای جنگ با خوارج در سیستان نیز از نیروهای پشت سر آنان یعنی عیاران و مطوعه برای نابودی آنان استفاده برد. جنگ در سیستان به دلیل حمایت مردم بومی از خوارج و بافت خاص جغرافیایی آن برای طاهریان به مراتب سخت‌تر از خراسان بود.

۵. راهبرد عقب‌نشینی‌های راهبردی خوارج

یکی از هوشمندانه‌ترین راهبردهای خوارج، عقب‌نشینی‌های راهبردی در برابر فشارهای مفرط بود. هنگامی که با لشکرکشی گسترده حکومت مرکزی مواجه می‌شدند یا شرایط را برای نبرد نامساعد می‌دیدند، به جای جنگیدن تا آخرین نفر، از مناطق تحت کنترل خود عقب می‌نشستند تا توان خود را بازیابند، نیروهای تازه‌نفس جذب کنند و در زمان و مکان مناسب‌تری دوباره ظاهر شوند. مناطق جنوب شرقی ایران از کرمان تا هرات، محل مهاجرت خوارج بود و این سرزمین به‌عنوان پایگاهی جهت آماده‌سازی و تجدید قوا برای حمله به نیروهای خلافت در عراق محسوب می‌شد. پس از ضربات مکرر خلافت، خوارج پایگاه خود را یک گام به عقب منتقل نمودند و به تدریج در نقاط مختلف ایران، خصوصاً نواحی شرقی و جنوب شرقی، پراکنده شدند (مفتخری، ۱۳۷۹: ۱۶۶؛ افقری، ۱۳۹۹: ۱۱). کرمان محل تجمع و تجدید قوای خوارج پس از هر جدالی بود؛ حتی جنگ هجده‌ماهه مهلب با ازارقه در کرمان نتوانست مقاومت ایشان را در هم شکند.

پس از پیروزی عباسیان و جدا شدن مقطعی موالی ایرانی و علویان ساکن ایران از جبهه ضد اموی، خوارج با دو موضوع مواجه شدند: اول اینکه ایرانیان و موالی تا حدودی به خواست خود یعنی سقوط بنی‌امیه رسیده بودند و در مواردی به مقامات و مراتبی هم دست یافته بودند (هرچند گروهی از آنان به ماهیت عباسیان پی برده بودند). دوم نهضت علویان بود که با مشاهده اوضاع و احوال پیش‌آمده خود را در چنگال خلافتی غیر از آنچه در عالم شعار «رضا من آل محمد (ص)» جستجو می‌کردند، یافتند. این دو حرکت (ایرانیان ناراضی و علویان) برای جریان خوارج عاملی شد تا در نواحی جنوب و شرق ایران زمین، شرایط تداوم نهضت خود را مهیا کرده و نسبت به نظام جدید، مبارزات مذهبی و سیاسی را ادامه دهند. از سویی نیز خوارج بر اساس دیدگاه خود نمی‌توانستند خلافت عباسی را حکومتی برآمده از اسلام ندانسته و با آن مبارزه می‌کردند. در این زمان کانون‌های خارجی در میان بربرها در شمال آفریقا و جزیره در نواحی شمال عراق و نیز نواحی شرقی ایران متمرکز بود. به تدریج خوارج برای حفظ جایگاه خود، مجبور به اتخاذ سیاست‌های میانه‌رو و تا حدودی نزدیک به موالی و علویان شدند. آنان مدت مدیدی نتوانستند در کرمان، سیستان و هرات، تشکیلات نظامی - سیاسی خود را نگاه دارند و از نیروهای محلی هوادار گرد آورند (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/۳۰۴).

۶. راهبرد قطع راه‌ها توسط خوارج

قطع راه‌های ارتباطی و تجاری یکی از مؤثرترین روش‌های خوارج بود؛ به‌ویژه در فارس، کرمان، طبرستان و سیستان که این موضوع بسیار تکرار می‌شد. آنان از طریق حمله به کاروان‌های مالیاتی و تدارکاتی خلافت، به دنبال کسب منابع برای ادامه جهاد مورد نظر

خود و تضعیف بنیه اقتصادی حکومت بودند. قطع راه‌ها همچنین شامل تسلط موقت بر گذرگاه‌های کوهستانی و بیابانی، اعمال کنترل بر راه‌های عبور مردم به قصد افزایش نفوذ اجتماعی در مناطق روستایی و عشایری (یعقوبی، ۱۴۲۲ ق: ۱۰۲)، و در نهایت تضعیف منافع اقتصادی خلافت عباسی و امارت‌های طاهری و سپس صفاری می‌شد. این راهبرد علاوه بر تأمین مالی خوارج، باعث انزوای شهرها و پایگاه‌های نظامی وفادار به خلافت و اختلال در جریان مالیات، تدارکات و نیروهای کمکی می‌شد. انگیزه‌ها و عوامل عمده بقای خوارج در نواحی جنوب شرقی ایران، علاوه بر مسائل یادشده، در این نکته نهفته بود که به‌رغم تغییرات ناشی از انتقال قدرت به عباسیان، مشکلات جنوب ایران همچنان پابرجا باقی مانده بود (الباطین، ۱۹۸۸: ۱۳۶). از یک سو، ترفند عباسیان در قبضه قدرت و از سوی دیگر، قرائت حکومت ایرانشهری، قرائت حکومت علوی و قرائت حکومت خوارج همخوانی نداشت و چالش همچنان ادامه داشت؛ در این میان ایالات دوردست قربانی این روند می‌شدند. ظلم‌های مالیاتی باز از عوامل مهم شورش در نقاطی همچون سیستان گردید و خوارج در آنجا از این مسئله بهترین بهره را بردند تا جایی که حمزه آذرک، از خوارج سیستان در عهد هارون الرشید عباسی برای تحریک مردم سیستان بر ضد خلفا شعار می‌داد که «یک درم خراج و مال به خزینه بغداد نباید داد و نباید اجازه داد اقویا بر ضعفا ستم کنند» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۰۸).

۷. راهبرد جمع‌آوری نیروهای ضدخلافت و اتحاد موقت با آنان

خوارج در عمل انعطاف زیادی در اتحاد با مخالفان حکومت مرکزی نشان می‌دادند. آنان برای تضعیف خلافت عباسی، گاه با گروه‌ها و جنبش‌های دیگری که با خلفا مخالف بودند، هر چند در مذهب با آنان اختلاف نظر داشتند، وارد اتحاد موقت می‌شدند. بعد از پیروزی عباسیان و جدا شدن مقطعی موالی ایرانی و علویان ساکن ایران از جبهه ضد اموی، خوارج با دو موضوع مواجه شدند (همان). خوارج برای حفظ جایگاه خود، مجبور به اتخاذ سیاست‌های میانه‌رو و تا حدودی نزدیک به موالی و علویان شدند و مدت مدیدی توانستند در کرمان، سیستان و هرات، تشکیلات نظامی - سیاسی خود را نگاه دارند و از نیروهای محلی هوادار گرد آورند (اشپولر، ۱۳۶۴، ج ۱: ۳۰۴). همچنین خوارج با جذب نیروهای ناراضی از طبقات مختلف، توان رزمی خود را افزایش می‌دادند. نمونه مهم این اتحاد، همکاری خوارج با یعقوب لیث صفاری بود. او توانست با جذب و سازماندهی گروه‌های خارجی، از توان رزمی آنان در لشکرکشی‌های خود بهره‌بردار و خوارج نیز چاره‌ای جز همراهی نداشتند (تاریخ سیستان: ۲۵۳). در اوایل عهد عباسی، غلات یا خون‌خواهان ابومسلم، در صحنه نظامی و سیاسی خراسان و ماوراءالنهر، قائل به الوهیت منصور، خلیفه عباسی، و نبوت ابومسلم شدند (مفتخری، ۱۳۷۹: ۱۹-۲۱). با قتل ابومسلم، راوندیه شوریدند و منصور به اتهام زندق‌ان آنان را سرکوب کرد. همچنین فرقه ابومسلمیه و فرقه رزّامیه در تمامی قلمرو خلافت اسلامی و ایران پراکنده شده و فاصله و وجود استعداد پذیرش در ایران فضایی برای رشد آن‌ها شد. هاشم بن حکیم ملقب به المقتّع از غلات رزّامیه ادعای کرد که علم غیب و روش زنده کردن مردگان می‌داند و حرکت او در زمان مهدی عباسی سرکوب شد و سفیدجامگان چون عرصه را تنگ دیدند، خود را در آتش افکندند. همین‌طور خُرمیه یا خرمدینان از پیروان بابک خرم‌دین را از طرفداران ابومسلم دانسته‌اند (صفری فروشانی، ۱۳۷۸: ۳۷-۳۸). غلات اگرچه نتوانستند به صورت مستقل و به عنوان یک فرقه مذهبی دوام بیاورند، ته‌نشستی از عقاید آنان در فرق و مذاهب دیگر حلول کرد؛ به‌ویژه آنکه برای ساختن اندیشه سیاسی مجزا از خلافت، تفکر حلول و تناسخ و منجی‌گرایی بسیار کارآمد بود (اشعری، ۱۹۸۰: ۶؛ بغدادی، ۱۹۷۷: ۲۸/۱). واضح است که نابود شدن یک تفکر در یک مقطع کوتاه تاریخی بسیار ساده‌لوحانه خواهد بود (ذکاوئی قراگزلو، ۱۳۷۹: ۶۳-۶۲).

خوارج اولیه با عقاید باستان‌گرای شعوبی و ایران‌گرایی‌های موالی سرسازش نداشتند و فقط چیزی که آنان را با یکدیگر نزدیک

می‌ساخت، ضدیت با خلافت بود؛ اما حضور خوارج در نواحی مختلف ایران، باعث تعامل در آداب و سنن همدیگر شد. غلات در مناطقی از خراسان رسوخ یافتند (قیام‌های بعد از قتل ابومسلم در خراسان) و برای ساختن بدیلی برای خلافت به طرح نظریات جدید روی آوردند. خوارج نیز در حرکت‌های اجتماعی جنوب ایران بسیار مؤثر عمل کردند (فروزانی، ۱۳۸۷: ۱۲۶-۱۳۳). از این رو قیام‌ها و نهضت‌هایی که پس از قتل ابومسلم به خونخواهی‌اش رخ داد، گاه همچون سپیدجامگان که در عقاید خویش ابومسلم را امام خود می‌دانستند، صبغه دینی داشت (دینوری، ۱۳۶۶: ۳۸۲).

۸. راهبرد همزیستی و اتحاد موقت با مسلمانان خارج از جریان حاکم

یکی از مهم‌ترین و در عین حال کمتر شناخته‌شده‌ترین راهبردهای خوارج، همزیستی و اتحاد موقت با مسلمانانی بود که خارج از جریان حاکم خلافت قرار داشتند. این راهبرد به‌ویژه در مواجهه با عیاران و گروه‌های محلی سیستان تجلی یافت. عوارض خشک‌سالی (۲۲۰-۲۲۷ ه.ق) و نارضایتی مردم باعث پیدایش گروه‌ها و دسته‌های مختلف مسلح و راهزنان در جامعه سیستان شد. حسین بن عبدالله سیاری، حاکم منصوب طاهری در سیستان، مجبور به لشکرکشی به جانب آن‌ها شد و آن‌ها را پراکنده کرد و عده‌ای از بزرگان سیستان را به عنوان محرک شورش‌های مختلف نزد عبدالله بن طاهر به خراسان فرستاد و او نیز همه را در قلعه هرات محبوس کرد و بدین گونه شورش برای مدتی کوتاه خاموش شد (تاریخ سیستان: ۲۳۵). اما بعد از مدت کوتاهی شورش‌ها علیه حاکم طاهری ادامه یافت، به‌ویژه پس از آنکه بر اثر سرمای سخت در سال ۲۲۷ ه.ق در سیستان بسیاری از محصولات مناطق از جمله در دربست از بین رفته بود و اوضاع اقتصادی مردم بدتر از گذشته شد. لذا مردم دربست در سال (۲۳۸ ه.ق) با هدایت مطوعه ساکن طغیان کردند و مردی به نام غسان بن نصر را به رهبری خود انتخاب نمودند. ابراهیم قوسی، حاکم منصوب طاهری سیستان، این قیام را با خشونت و خونریزی سرکوب کرد.

چنین به نظر می‌رسد که خوارج در این زمان به شکل مشخص در دو روش، یکی همراه با مردم و دیگری به صورت مستقل، برای به دست آوردن اختیار سیستان دست به قیام زده باشند. طبق روایات تاریخ سیستان، غسان بن نصر خارجی در کنار مردم در مبارزه با حکام طاهری قرار داشت و با قتل غسان خارجی، مردم صالح بن نصر (برادر غسان) را به پیشوایی خود برگزیدند و همه گروه‌های شهر بُست به او کمک کردند و مردم بسیاری از جمله یعقوب لیث با گروهی از عیاران به او پیوستند (تاریخ سیستان: ۲۴۲). در این رویداد برای اولین مرتبه از یعقوب لیث در حوادث سال ۲۳۲ ه.ق که در زمره عیاران بوده، نام برده می‌شود و وجود او و عیاران سیستان در پیروزی صالح بن نصر بُستی نقشی سازنده و تعیین‌کننده داشته است. مردم با صالح بن نصر خارجی در محرم ۲۳۸ ه.ق بیعت کردند (تاریخ سیستان: ۲۴۳). قیام بُست با تصرف شهر زرنگ (پایتخت سیستان) کامل می‌شد. علاوه بر این حرکت، در اطراف شهر بُست گروه‌هایی نظیر خوارج مقیم «کش» به رهبری عمار خارجی بودند که توسط خوارج هدایت می‌شدند. در این میان صالح، یعقوب لیث را با گروهی از عیاران به مقابله با عمار خارجی فرستاد. یعقوب موفق شد در طی یک دوره جنگ سرانجام در سال (۲۳۹ ه.ق) بر عمار خارجی غلبه کند. اما در همین زمان خطر بزرگی از جانب ابراهیم قوسی حاکم طاهری سیستان علیه قدرت صالح بن نصر و عیاران ظاهر شد و در جنگی که میان طرفین رخ داد، صالح شکست خورد و یارانش پراکنده شدند. صالح با سازماندهی لشکریانش که از تصرف بُست ناامید شده بودند، ناگهان متوجه تصرف زرنگ گردید و ابراهیم قوسی به مقابله پرداخت و در نزدیک دروازه اکار زرنگ جنگ سختی درگرفت و نتیجه‌ای حاصل نشد. شب‌هنگام عیاران با کمنداندازی، زرنگ را تصرف کردند (تاریخ سیستان: ۲۴۶). صالح پس از تصرف دارالاماره به تقسیم پول‌های خزانه زرنگ میان سربازانش پرداخت و سپس زندان‌های شهر باز شد و مخالفین

حکومت آزاد شدند. ابراهیم قوسی نیز فرار نمود. در مقابل، صالح بن نصر نیز گروه‌های دیگری از خوارج در اطراف نواحی سیستان پراکنده شدند و آبادی‌های اطراف شهرها را غارت کردند که یعقوب بر آنان تاخت و عده‌ای از آنان را کشت، اما با آمدن نیروهای کمکی طاهر بن عبدالله اوضاع تغییر یافت. مصادره اموال حاکم سیستان توسط صالح بن نصر که اهل بَست بود، بر اهالی شهر زرنگ سخت آمد (تاریخ سیستان: ۲۴۹). یعقوب عیاران را خطاب قرار داد: «ما می‌جنگیم و او اموال را با پیروانش می‌برد؟» در این زمان عیاران به فرماندهی یعقوب و برادرانش به تعقیب صالح پرداختند و در جنگی سخت به سال ۲۴۴ ه.ق او را شکست دادند (همان: ۲۴۹). پس از این واقعه، درهم بن نصر توسط اهالی زرنگ برای حفظ آرامش عمومی شهر امیر شد و یعقوب همچنان سپه‌سالار لشکر باقی ماند و در این مقام به دلیل شجاعت بسیار محبوب گشت. در این زمان مشخص است که در رهبری قیام، رقابت بین شاخه خارجی به رهبری درهم بن نصر خارجی و شاخه عیاری به رهبری یعقوب بالا گرفته بود. درهم از طرف یعقوب بیمناک بود و توطئه‌ای برای از بین بردن یعقوب ترتیب داد. یعقوب با زیرکی متوجه توطئه شد و پیش‌دستی کرده و چند تن از توطئه‌گران را کشت و موفق شد درهم را اسیر کند و با حذف او از قدرت، رسماً در ۲۵ محرم ۲۴۷ ه.ق به امیری رسید.

۱.۸. راهبرد خوارج در مواجهه با صفاریان

چند دستگی خوارج و شکست‌های پی‌درپی در برابر طاهریان و رفتارهای تند با مردمان باعث شد که آنان مجبور به کنار آمدن با وضع موجود شوند. آنان تا برآمدن یعقوب دو راه در پیش داشتند: یا با نیروی عیار بجنگند- که در این حالت دو نیروی عیاری از طرف مردم سیستان و نیروی حکومت طاهری از سوی خراسان در مقابلشان قرار می‌گرفت و خیلی زود آنان را به سوی نابودی کامل سوق می‌داد-؛ یا اینکه با یکی از آنها دوستی- در برابر دیگری- برقرار کنند. موضع حکومت طاهری نسبت به خوارج کاملاً روشن بود و اتحاد با این عامل در نظر مردم سیستان نیز نكوهیده بود. از طرفی، خوارج در سیستان ساکن بودند و می‌باید قاعدتاً در کنار مردم قرار می‌گرفتند تا از آسیب‌ها در امان باشند.

بدین گونه جریان جنبش‌ها علیه حاکمیت خلفا و طاهریان به نفع یعقوب و عیاران تمام شد. پس از آن یعقوب به گسترش قدرت خود پرداخت و ابتدا نیز از خوارج آغاز نمود. او ابتدا خوارج را به همکاری خود فراخواند (ترکمنی آذر و پرگاری، ۱۳۸۹: ۲۱). یعقوب به عمار خارجی گفت که مسلک خوارج در دوره حمزه آذرک آن بود که هیچ‌گاه قصد زرنگ ننموده و هیچ سیستانی را آزار نرساند و بر حاکم جور زمانه خروج نمایند تا مردم را از ستم برهانند و به همین دلایل مردم جانب شما را می‌گرفتند؛ حال اگر طالب عافیت می‌باشید، خیال مقاومت و غارتگری را از سر دور کنید و با سپاه خویش همراه ما شوید، که ما قصد داریم سیستان را به کسی دیگر ندهیم (تاریخ سیستان: ۲۵۳). خوارج چاره‌ای جز همراهی نداشتند و با توجه به رونق کار عیاران با او همراه شدند (شهریاری و صفری فروشانی، ۱۳۹۸: ۱۴۷). تحلیل آنان این بود که بتوانند هسته تفکر خود را از شداید جنگ برهانند و هر گاه فرصتی به وجود آمد، دوباره شعار حکومت خارجی را بلند کرده و به آشوب‌های خود ادامه دهند، اما به چند دلیل دوران نفوذ خوارج در سیستان رو به افول بود. اول اینکه بعد از دو قرن و اندی جنگ با خلافت و امرای آن، نیروی خارجی بشدت آسیب‌دیده بود و توان مقابله با نیروهای جدید و همزادی مانند عیاران را در منطقه سیستان نداشت (باستانی پاریزی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). دوم اینکه نیروی عقیدتی خوارج دچار استحاله و تغییر در نوع عمل شده بود و همان‌طور که از نوع رفتار صالح بن نصر یا عمار خارجی هویدا بود، گرایش به دنیا و کسب قدرت بر اصول اولیه آنان سایه انداخته بود؛ هرچند هنوز شعارهایی مبنی بر برپایی عدالت و حکومت خارجی نیز سر می‌دادند. با پیروزی عیاران در سیستان، عدم تعصب و خصلت‌هایی چون دفع مظالم و دستگیری از مستمندان به جای اندیشه متعصبانه و جنگی خوارج

نشست. همچنین از هم‌پاشیدگی امور سیاسی و اقتصادی و ویرانی‌های ناشی از جنگ‌های مداوم گروه‌های دینی چون خوارج و مطوعه که هر روز در دسته‌بندی‌های مختلف در کنار هم و یا بر ضد هم به جنگ با حاکمان سیستان می‌پرداختند، باعث خستگی و ناامیدی مردم شده بود. صفاریان حکومتی نظامی بودند که در یک توافق ضمنی بین نیروهای جنگی موجود در منطقه و در پرتو آرزوهای قومی و محلی به وجود آمدند. جنگ باعث سرگرمی این نیروهای تقریباً نامتجانس می‌شد و کسب پیروزی‌های بزرگ همراه با غنائم فراوان می‌توانست اداره‌کننده این ارتش باشد.

۸. ۲. راهبرد سازش با جوامع محلی - پشتیبانی و تداوم بقاء

از آنجایی که تفکرات خوارج بدون شعار و صورت دینی که بر آن ساخته بودند، وابستگی تام به تفکرات صحرا داشت و توانسته بود این آداب و رسوم را با خود به اطراف و اکناف قلمرو جهان اسلام متقدم ببرد، ادامه روند قیام‌های متعدد و مکرر خارجی توان جنگی و فکری این نحله را در ایران بشدت تحت الشعاع خود قرار داد. خوارج در یک روند بلندمدت تاریخی در برابر خلافت ایستادگی کرده و بشدت مغبوض شده بودند. امویان بیشترین ضربات را به آنان وارد ساخته بودند به نحوی که آنان مجبور به ترک مرکز خلافت شدند و در ادامه با شدت گرفتن سرکوب‌ها به نواحی دوردست رفتند. سیاست جنگی مهاجرت و اختفا در دوردست‌ها تا حدودی خوارج را از ضربات سهمگین امویان در امان می‌داشت.

از ابتکارات خوارج برای اثبات صدق کسانی که به آنان می‌پیوستند این بود که آنان را مورد آزمایش قرار دهند تا به صدق یا سوء نیت آنان پی ببرند (ملطی شافعی، ۱۴۱۳ ق: ۴۴-۴۸). آنان برای تشخیص «صدق ایمان»، «پرهیز از نفاق» و «آزمون وفاداری» افراد تازه‌وارد، شیوه‌های آزمون داشتند. ازرقه هر تازه‌واردی را به امتحان می‌گذاشتند؛ اگر در آزمون سخت آنان پیروز می‌شد، او را از خود می‌شمردند، و گرنه او را منافق می‌دانستند (بغدادی، ۱۹۷۷: ۶۳/۱). جنگاوری با شدت بسیار و دلیری حتی به قیمت مرگ و صبر بر هر نوع شدت و انضباط نظامی از مهم‌ترین صفاتی بود که از نیروهای خود انتظار داشته و آنان را به آن دعوت می‌کردند (جاحظ، ۱۳۸۴ ق، ج ۱: ۴۱-۴۶).

به تدریج خوارج به جنگ‌های نامنظم و حمله به کاروان‌های تجاری روی آوردند و توانستند با اموال به‌دست‌آمده، تفکرات خود را ادامه دهند. عدم تمکین به یک امام واحد و تعیین متواتر و مکرر رهبران در نقاط مختلف مانع از آن بود که خوارج بتوانند یک سیاست واحد را دنبال کنند. عباسیان نیز سیاست امویان را در سرکوب خوارج دنبال کردند و این نیرو بشدت به حواشی رانده شد. با روی کار آمدن حکومت‌های نیمه‌مستقل در شرق ایران، خوارج از سوی ایرانیان نیز تهدید شدند. طاهریان مأمور منکوب کردن خوارج در سیستان، کرمان و بلاد خراسان بودند و از عهده آن برآمدند، اما خشکسالی و وجود راهزنان که آمدوشد کاروان‌های تجاری را با مشکل مواجه می‌کرد، سبب توجه مردم سیستان به این همسایگان مدعی قدرت گردید. بزرگ‌ترین مدعی حکومت خارجی سیستان حمزه آذرک بود که بعد از حملات گسترده به خراسان و با به قدرت رسیدن طاهریان در شرق، شکست‌های مکرری خورد. خوارج بعد از حمزه ناگزیر به پناهگاه خویش (سیستان) درآمدند و مردم سیستان که در این دوره قیام کرده بودند، آنان را رهبرانی قابل تشخیص یافتند. رقابت خوارج با یکدیگر و رفتار ناپسند با عیاران باعث کنار رفتن آنان از رهبری قیام مردم شد. حقیقت آن بود که توان نظامی خوارج بشدت زایل شده بود و مردمان نیز شعارهای آنان را با عملشان یکسان نیافتند. با شکست آخرین مخالفان قیام یعقوب لیث، باقیمانده خوارج از در صلح و تسلیم برآمدند و یعقوب آنان را در صفوف سپاه خود جای داد. نیروی خوارج ناگزیر در دسته‌های سپاه صفاری دسته‌بندی شد (مومنی و محمدزاده، ۱۳۹۸: ۳۳). در سال ۲۴۸ ه. ق یکی از فرماندهان یعقوب بیش از ده هزار تن از خوارج

سیستان را به این طریق وارد سپاه یعقوب کرد: «یعقوب مهتران ایشان را خلعت داد و نیکویی گفت» (تاریخ سیستان: ۲۱۸-۲۱۹). خوارج دسته‌های ویژه در سپاه صفاری بودند که به «جیش الشراه» مشهور شدند. از این پس یعقوب، خوارج را نیز به طور متشکل در خدمت خویش آورد. او به ابراهیم خارجی گفت: «تو و یاران دل قوی باید داشت که بیشتر سپاه من و بزرگان همه خوارج‌اند و شما اندرین میانه، بیگانه نیستید» (تاریخ سیستان: ۲۲۶-۲۲۷). او تأکید کرد که به خود اجازه نمی‌دهد به سپاه او آسیب برساند و زیرا «خاصه شما که همشهریان منید». این برخورد یعقوب، خوارج را سخت جذب می‌کرد و شگفت آنکه نام سپاه آنان را «جیش الشراه» گذاشت. شراه (جمع شاری به معنای فروشنده) نامی بود که خوارج بیشتر از نام‌های دیگر می‌پسندیدند و مفهوم آن این بود که آنان جان خودشان را به خدا فروخته‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۵۲۸؛ جعفری، ۱۳۷۱: ۱۷۷). ابراهیم بن اخضر، آخرین خارجی صاحب‌اسمی بود که بعد از قتل عبدالرحمن خارجی تسلیم یعقوب شد و هدایایی به رسم اطاعت برای یعقوب فرستاد. یعقوب نیز سرزمین تحت سرپرستی عبدالرحمن را به وی داد و در دستگاه صفاری جایگاهش را محفوظ دانست (ترکمنی آذر و پرگاری، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۲). یعقوب برای آسایش از حملات دشمنان شرقی، مرزداری دارالکفر را به خوارج واگذار کرد. نیروی خوارج تا قرن‌ها در مناطق جنوب شرق ایران حضور داشت و به‌خصوص با در نظر گرفتن چرخش عظیم خوارج اباضی به سوی اتحاد با جامعه اسلامی در سایر نواحی جهان اسلام و همچنین تسلط نسبی صفاریان بر اوضاع سیستان و سپس شرق ایران، روند خاموشی صوری این نحلّه در این منطقه سرعت بیشتری یافت.

از منظر اندیشه‌ای، دعوت به تقیه و اختفای اندیشه در میان فرقه اباضیه (که مشابهت‌های زیادی با خوارج سیستان داشت) در واقع روش همزیستی مسالمت‌آمیز با سایر فرق اسلامی و حتی سایر ادیان بود که موجب همراهی خوارج با جامعه اسلامی در این مقطع گردید (الوریمی، ۱۳۹۰: ۱۸۲ و ۱۸۷). اباضیان چند مرحله را در حیات سیاسی و اجتماعی خود تجربه نمودند. آنان معتقد بودند که امامت برای اقامه دین با به‌دست آوردن رهبری جامعه و امر جانشینی پیامبر(ص) و خلفای اول و دوم راشدین اقامه شده و اگر نتوانستند قدرت را در جامعه اسلامی به‌دست آورند، ناچاراً امامت را به صورت مخفی ادامه می‌دهند. از نظر آنان، امام خوارج در هر حال باید به مبارزه با امام ظالم موجود در جهان اسلام پردازد (ضیائی، ۲۰۰۳: ۶۳۰)؛ نظیر امامت عبدالله بن وهب در جنگ نهروان که بر ضد امام علی(ع) قیام نمود (البرّادی، ۲۰۱۴: ۱۴۵-۱۶۲؛ السالمی، ۲۰۰۰ م، ۱: ۸). از اعتقادات دیگر آنان دست زدن به اقدامات مسلحانه نامنظم بود و تعبیرشان این بود که در این راه جان و مال خود را به خداوند می‌فروشند تا به بهشت دست یابند (جهلان، ۱۹۹۱: ۱۴۹؛ اطفیش، ۱۴۰۳: ۸۵). آنان از همه امور مربوط به جهان اسلام که نقشی برای خوارج متصور نیست کلاً پرهیز کرده و در خفا به سازماندهی امور قدرت خود می‌پردازند. این امر که معنای تقیه در تفکرات خوارج اباضی دارد، برای حفظ هسته مرکزی سازمان اباضیه بود (نامی، ۲۰۰۱: ۲۸۲). چنین به نظر می‌رسد که خوارج سیستان نیز چنین رویه‌ای در پیش گرفته باشند و بعد از تحمل شداید جنگ‌ها و تحلیل رفتن نیروهای وفادارشان، در ظاهر با راه همراهی مردم و در باطن مترصد فرصت بوده باشند. با قرار گرفتن خوارج در درون سپاه یعقوب، روند تحلیل نیروی خوارج سرعت بیشتری گرفت. خوارج که همیشه مهیای نبرد با خلافت بودند و اصولاً جهاد را امری تعطیل‌بردار نمی‌دانستند در بیشتر جنگ‌های یعقوب، چه با امرای هوادار خلافت و چه با خود خلافت، شرکت تمام داشتند. جنگ‌های مهم یعقوب با طاهریان (بیهقی، ۱۳۶۲: ۲۴۸؛ یغمایی، ۱۳۷۰: ۱۰۱)، جنگ یعقوب با علویان طبرستان (مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۹۱؛ یزدانیان، ۱۳۵۶: ۱۵۹)، و جنگ یعقوب با خلافت عباسی در دیرالعاقول (مسعودی، ۱۹۶۵، ج ۴: ۱۱۲؛ شجاعی صائین، ۱۳۷۶: ۱۷۱) هسته اصلی خوارج را بشدت فرسایش داد؛ چرا که این خوارج بودند که با طاهریان بر سر شکست‌های متعددی که از طرف طلحه و عبدالله طاهری دریافت کرده بودند، نه تنها کَر و فرّ در خراسان را از دست داده بودند بلکه

در سیستان نیز از طرف حکام طاهری آسایش نداشتند. در لشکرکشی به طبرستان نیز قسمتی از سپاه یعقوب دچار مشکل شده و کشته‌های بسیاری بر جای گذاشت. در جنگ دیرالعاقول نیز طبیعتاً بیشترین کسانی که طالب نبرد با خلافت بودند، خوارج بودند و طبیعی بود که تا آخرین لحظات جنگ نیز حضور داشته باشند و تلفات بسیاری داده باشند. البته به این رقم باید تلفات مدافعان مرزهای شرقی دارالکفر نیز افزوده شود که رسماً مدافعان آن ناحیه از خوارج بودند. به این ترتیب، خوارج در طی حکومت یعقوب در میان جنگ‌ها بشدت فرسوده شدند و جمعیت نخبه و فعال آنان به تحلیل رفت. با این کاهش قدرت و تعداد، طبیعی بود که آنان در ادوار بعدی در صدد اختفای عقاید تندرو بوده باشند و حتی به جای دعوی خارجی خود بهتر دانسته باشند که در دعاوی قومی و قبیله‌ای محلی شرکت نموده و مراتب نارضایتی خود از وضع موجود جهان اسلام را به طریقی دیگر اعلام نمایند. هر چه بود، منابع تاریخی اطلاعات بسیار کمی از فعالیت جریان خارجی در قالب مذهبی از دوره یعقوب به بعد ذکر کرده‌اند.

نتایج

بررسی راهبردهای جنگی خوارج از آغاز خلافت عباسی تا فروپاشی امارت صفاریان نشان می‌دهد که این جریان، برخلاف تصور رایج که آنان را گروهی کوچک و افراطی می‌دانست، جنبشی چندلایه و پیچیده بود که برای حفظ بقا در جغرافیای پهناور شرق خلافت از مجموعه‌ای متنوع از روش‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک بهره گرفت. از زمان شدت یافتن سرکوب‌های امویان به‌ویژه در دوره عبدالملک مروان و کارگزاری حجاج بن یوسف، خوارج از عرصه‌های مرکزی خلافت رانده شده و در شرق ایران خاصه جنوب کرمان و نواحی سیستان اقامت کردند و کانون‌های جدید فعالیت خود را برپا کردند. همین جابه‌جایی جغرافیایی مبنای شکل‌گیری یک تجربه متفاوت از خوارج در شرق ایران شد. به طور مشخص در سطح نظامی، خوارج با بهره‌گیری از جنگ‌های نامنظم، ضربات ناگهانی، ایجاد ناامنی در مسیرهای ارتباطی، قطع راه‌ها، اتحادهای موقت با نیروهای معاند خلافت همچون عیاران سیستان و نیز تصرف مراکز و خزاین حکومتی، تلاش کردند تا ساختار قدرت‌های محلی خلافت را مختل و توازن نیرو را به نفع خود تغییر دهند. البته در ابتدا خلافت عباسی مجبور به مقابله با تهاجم و ناامنی‌های خوارج بود اما با واگذاری قدرت به طاهریان موضوع برخورد با خوارج به امارت طاهری واگذار گردید. طاهریان ضربات جدی وارد آمده بر حکومت خود را از طرف خوارج خیلی زود به سنگین‌ترین روش پاسخ دادند و با واکنش سخت طلحه و عبدالله طاهری عقب‌نشینی خوارج از مناطق آباد به بیابان‌های جنوب و شرق مسلم گردید. خوارج در مواجهه با مردم سیستان و عیاران، راهبردی پیچیده‌ای داشتند. شرایط اقتصادی و اقلیمی سیستان و حدوث خشکسالی، فقر و ناامنی، زمینه جذب نیرو و تثبیت خوارج را در این ایالت فراهم ساخته بود. خوارج ناگزیر بودند با همزیستی انعطاف‌پذیر با جوامع محلی و قبایل گوناگون و مهمتر از همه با بهره‌گیری از نارضایتی‌های اقتصادی، فعالیت خود را تنظیم کنند و از یک جریان مهاجم به یک نیروی بومی‌شده تبدیل شوند. این فرآیند پس از شکست دیرالعاقول و کاهش توان نظامی خوارج شتاب بیشتری یافت و آنان را به سمت اتخاذ روش‌های کتمان، اختفاء و مشارکت در منازعات محلی سوق داد؛ روندی که شباهت‌هایی با تغییر مشی اباضیه در دیگر نقاط جهان اسلام داشت. یعقوب لیث که خود برآمده از بستر عیاری در سیستان بود ابتدا توان رهبری سیاسی خوارج را آزمود، اما سرانجام با کنار نهادن آنان رهبری قیام را خود بر عهده گرفت و خوارج را تنها در مقام نیروی جنگجو در سپاهش به کار بست. خوارج کوشیدند تا اصول بنیادین فکری خود را همچون جهاد، امر به معروف، قیام مسلحانه و وفاداری به معیارهای سخت دینی حفظ کنند، اما همین اصول در عمل موجب چند دستگی، آزمون‌گری‌های افراطی و ضعف در تشکیل ساختارهای پایدار قدرت شد. فشارهای پی‌درپی حکومت‌ها از دوره اموی تا عصر صفاری، همراه با شکست‌های نظامی متواتر،

نیروی انسانی آنان را تحلیل برد و سرانجام این جنبش را به پدیده‌ای محلی، محدود و کم‌اثر بدل ساخت. این سیاست دو سویه، از یک سو به معنای مهار خوارج بود و از سوی دیگر استفاده نظامی از توان جنگی آنان در مقابله با طاهریان، علویان و حتی خلافت عباسی باعث افزایش ایستادگی و مقاومت نظامی سپاهیان صفاری بود. مشارکت فعال خوارج در لشکرکشی یعقوب به بغداد و حضور جدی آنان در جنگ دیرالعاقول از استمرار روحیه جهادی آنان حکایت دارد؛ اما شکست سنگین سپاه صفاری در دیرالعاقول و کشته شدن شمار زیادی از جنگاوران خوارج، این جریان را از یک نیروی تهاجمی به گروهی محلی و کم‌تأثیر تبدیل کرد. به طور مشخص خوارج در این مقطع تاریخی، با جابه‌جایی مستمر مراکز فعالیت، بهره‌برداری از ضعف حکومت‌های محلی، ایجاد اتحادهای مقطعی و تلاش برای اثرگذاری بر ساختار قدرت ایالات دوردست، کوشیدند فضای لازم برای استمرار حضور خود را فراهم سازند؛ اما آنچه مهم بود مبانی نظری سخت‌گیرانه و مرزبندی‌های ایدئولوژیک آنان بود که در بسیاری از موارد مانع ائتلاف‌های پایدار و سازوکاری مؤثر برای بازیابی قدرت سیاسی و نظامی آنان شد.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۳). *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن جوزی (۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م). *المنتظم فی التواریخ المملوک و الامم*، تحقیق سهیل زکار، جزء ۶، بیروت: دارالفکر.
- ابن طباطبا، محمدبن علی (۱۳۶۰). *تاریخ الفخری*. ترجمه وحید گلیایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن عبد ربّه (۱۳۵۳ ق / ۱۹۳۵ م). *العقد الفرید*، جلد ۱، قاهره: مطبعة مصطفى محمد.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۴). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- اشعری، علی بن اسماعیل (۱۹۸۰/۱۴۰۰). *کتاب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، چاپ هلموت ریتز، جلد ۶، ویسبادن: فرانز شتاينر.
- اطفیش، محمد بن یوسف (۱۴۰۳ ق). *شرح کتاب النیل و شفاء العلیل*، السعودیه: مکتبه الارشاد.
- افقری، فریبا (۱۳۹۹). «تحركات خوارج در ایران در اوایل دوره عباسی»، *تاریخنامه خوارزمی*، شماره ۳۲، صص ۳-۱۸.
- البابطین، یوسف الشیخ عبدالمحسن (۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸). *حکمت الخوارج نشأتها و اسبابها*، کویت: بینا.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۸۳). *یعقوب لیث*، تهران: نشر علم.
- البرّادی، ابوالقاسم بن ابراهیم (۲۰۱۴ م). *الجواهر المنتقاه*، تصحیح و تعلیق احمد بن سعود السیابی، الطبعة الاولى، لندن: دارالحکمه.
- بغدادی، عبد القاهر (۱۹۷۷). *الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجية*، جلد ۱، بیروت: دار الآفاق الجديدة.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۶۲). *تاریخ بیهقی*، چاپ غنی و فیاض، تهران: انتشارات خواجه.
- *تاریخ سیستان* (۱۳۶۶ ش). تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.
- ترکمنی آذر، پروین و پرگاری، صالح (۱۳۸۹). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان*، تهران: سمت.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۸۴ ق). *رسائل الجاحظ*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره: مکتبه الخانجی.
- جعفری، حسین محمد (۱۳۷۱). *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه محمد تقی آیت اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جهلان (۱۹۹۱). *الفکر السیاسی عند الاباضیه، الجزایر: جمعیه التراث*.
- حمزه اصفهانی، ابو عبدالله (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داوود (۱۳۶۶). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- ذکاوته قراقرزلو، علیرضا (۱۳۷۹). «تناسخ و نحله‌های شعوبی متأخر»، معارف، دوره ۱۷، شماره ۲/۵۰، صص ۶۲-۷۳.
- رضائی، مهدی؛ رفیعی، امیر تیمور و محمدی، حسین (۱۴۰۳). «ادوات و ساختار ارتش ایران از ابتدای حکومت ساسانیان تا پایان حکومت علویان»، *مطالعات تاریخی جنگ*، شماره ۲۷، صص ۱۶-۳۲.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۵). *تاریخ مردم ایران*، جلد ۲، تهران: امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶). *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- السالمی، نورالدین عبدالله بن حمید (۲۰۰۰ م). *تحفه الأعیان سیره اهل العمان*، چاپ ۲، عمان: مکتبه الامام نورالدین السالمی.
- شجاعی صائین، علی (۱۳۷۶). *تاریخ تکوین دولت صفاری*، تهران: نشر اهل قلم.
- شهریاری، ام‌البنین؛ صفری فروشانی، نعمت‌الله (۱۳۹۸). «رهیافت‌های هویت سرزمینی و دینی در کتاب تاریخ سیستان». *پژوهشهای تاریخی ایران و اسلام*، شماره ۲۴، صص ۱۳۱-۱۵۷.
- صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۲). *جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری*، تهران: پازنگ.
- صفری فروشانی، نعمت‌الله (۱۳۷۸). *غالیان*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- صفوت، احمد زکی (۱۳۵۷ ق / ۱۹۳۸ م). *جمهره الرسائل العرب فی عصور العربیه الزاهره*، بیروت: المکتبه العلمیه.
- ضیائی، علی اکبر (۲۰۰۳ م). *معجم مصادر الاباضیه*، تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۹ ش). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱۳، تهران: اساطیر.
- عمرو خلیفه، نامی (۲۰۰۱ م). *دراسات عن الإباضیه*، بیروت: دارالغرب الإسلامی.
- فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۸). «قیام‌های خوارج در روزگار هارون الرشید»، *تاریخ ایران*، شماره ۵۹، صص ۱۱۷-۱۳۸.
- مفتخری، حسین (۱۳۷۹). «خوارج در ایران»، *تاریخ اسلام*، شماره ۲، صص ۱۵۷-۱۷۴.
- ملطی شافعی، محمد بن احمد (۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م). *التنبیه و الرد علی أهل الأهواء والبدع*، تحقیق محمد زینهم محمد عزب، قاهره: مکتبه مدبولی.
- مؤمنی، محسن؛ محمدزاده، سیده شپول (۱۳۹۸). «چالش‌های مدیریت نیروهای انتظامی در سپاه یعقوب لیث صفاری»، *تاریخ انتظامی*، سال ۶، (۲۰)، صص ۲۷-۵۰.
- نیکبخت، فریده (۱۳۹۴). «علل پذیرش و دفع خوارج توسط مردم ایران در قرن سوم»، *جندی شاپور*، شماره ۴، صص ۹۲-۱۰۶.
- الوریعی، بوعلیجه (۱۳۹۰). *ناجیه، اسلام خوارج*، ترجمه عبدالله ناصری طاهری و سمیه سادات طباطبایی. تهران: نشر کتاب توت.
- یزدانیان، حسین (۱۳۵۶). *زندگانی یعقوب لیث صفار*، تهران: انتشارات توس.
- یعقوبی، ابن واضح (۱۴۲۲ ق). *البلدان*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۷۱). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یغمایی، حسن (۱۳۷۰). *تاریخ دولت صفاریان*، تهران: دنیای کتاب.